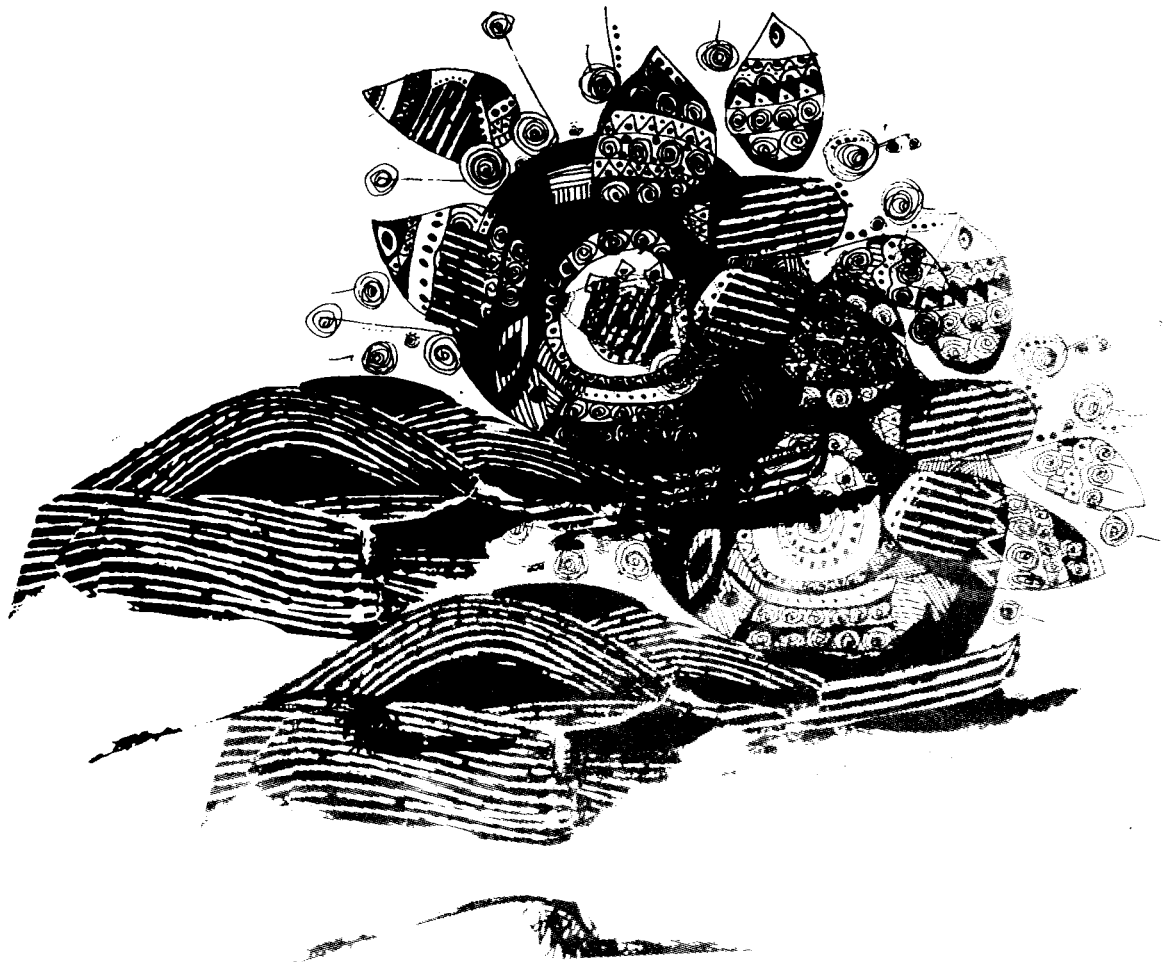


اشاره:

«عقلانیت» وصفی است که هر گزاره معرفتی برای مقبولیت حضور، در جهان معرفت بشری محتاج آن می‌باشد، «عقلانیت» وصفی است که مقدم بر صدق و کذب، بایسد توجه‌گر گزاره‌ها باشد. اما اینکه معیار عقلانیت چه می‌باشد، معرفت‌شناسان آراء مختلفی را در این باب ارائه کرده‌اند، و آنگاه که سؤال‌های ارزش‌جویانه متوجه خود معیارهای عقلانیت شود بناچار ریشه‌ای‌ترین مباحث معرفتی سر می‌گیرد، و این بنیاد است که هر معرفت‌شناسی باید آراء خود را در مورد آن ارائه کند.

کارل پوپر که یکی از فیلسوفان علم و معرفت‌شناسان سرشناس دوران اخیر است، بعضاً در مکتوبات خود به این بحث‌های بنیادی پرداخته است. نویسنده مقاله حاضر درصدد است از آراء پوپر صورت‌بندی منظمی را ارائه کند و در ضمن مشکلات و تعارضات آراء بنیادین او را با برخی از نظرات دیگر او به معرض دید و قضاوت گذارد. از نظر نگارنده پوپر ریشه‌های معرفت را بر بستری نشانده است که بناچار ثمراتی از جنس شکاکیت و نسیبگرایی را به بار خواهد آورد و هر قدر او در نظریه‌اش از آنها دوری کند اما در يك بررسی نقادانه نمی‌توان آنها را نادیده انگاشت و مغفول نهاد.



عقلانیت معرفت از دیدگاه علم‌شناسی پوپر

□ سید عبدالحمید ابطحی

پس از آنکه پوپر از گرایش‌های کوتاه مدت مارکسیستی خود دست کشید، چنین احساس کرد که تفکر مارکسیستی علیرغم مدعا و تبلیغاتش علمی نیست. این احساس وی را بر آن داشت تا در ملاک تمیز علم و غیر علم تردید کند و بدنبال اصلاح آن برآید.

سنت رایج در آن روزگار، سنت تحصیلی (پوزیتیویستی) بود که تجربه و استقراء را روش علم می‌دانست و برای استقراء نیز منطقی ارائه می‌کرد تا به کمک آن علم از غیر علم و بلکه علم از خرافات جدا شود. بنایان مکتب پوزیتیویسم بنا حق معیار اثبات پذیری تجربی را، معیار معنیداری معرفتی کرده بودند تا متافیزیک را خصمانه از صحنه معرفت بشری بیرون کنند.

پوپر که با فطانت خود حس می‌کرد سازمان فکری مارکسیسم و فرویدیسلم علمی نیست، نهایتاً ملاک ابطال پذیری را به عنوان معیار تمیز علم تجربی مطرح کرد، و از آنجا که روشن بینانه درک می‌کرد که اخراج متافیزیک از صحنه معرفت، کشتی علم را هم با خود به نورزید. وی محصول اندیشه‌های خود در این زمینه را، با کتاب منطق اکتشاف علمی منتشر ساخت. در گوشه و کنار این کتاب شواهدی به چشم می‌خورد که پوپر خود متوجه مشکلات طرحش بوده و زیرکانه درصدد عبور سالم از کنار آنها برآمده است.

از آنجا که تئوری پوپر، مربوط به حوزه معرفتشناسی بود، دلایل گوناگونی وی را به اصلاح و تکمیل و توسعه نظریه‌اش وادار کرد و باعث شد تا بتدریج وی از معیار ابطال پذیری بسوی معیار نقد پذیری روآورد.

مسئله این بود که کاروان علم در عمل لزوماً از این قاعده پیروی نمی‌کرد، ضمناً او تفکیک روشنی میان علم و متافیزیک قایل نبود؛ از این رو در برخی تئوریها معیار او دچار سردرگمی می‌شد. بعلاوه هیچ پشتوانه‌ی منطقی برای ملاک او در کار نبود و صرفاً جنبه تجویزی داشت. این گونه موارد کم کم ملاک نقد پذیری را به میدان آورد؛ و از آنجا که این ملاک نمی‌توانست ملاک تمیز علم و غیر علم باشد، وی آن را به عنوان ملاک و معیار عقلانیت مطرح کرد. اما مسئله اینجا تمام نمی‌شد و هنوز هم مشکلات فراوان باقی بود.

آنچه در این مقاله تعقیب می‌شود، معرفتی اجمالی





آیا پیشرفت، امکان خواهد داشت؟ و به تعبیری دقیقتر آیا پیشرفت، معنا خواهد داشت؟
 اگر حقیقت و عقلانیت نسبت به گروهها و یا افراد مختلف در تحول باشد، آیا دیگر راهی برای گفتگوی مشترک میان افراد هست؟ آیا دیگر میتوان اندیشه‌ها را سنجید؟ آیا تبادل نظر معقول امری ممکن است؟ و آیا چیزی به اسم تفاهم دست یافتنی است؟
 آیا دیورنسیست، سرنوشت معرفت بشری را در چنگال مرگ خیزش نخواهد فشرد؟
 به هر حال در این حوزه خطیر مسائلی بنیادبرافکن خودنمایی می‌کنند و ما عمدتاً درصدد بررسی رویکردها و رهاوردهای پوپر در این میدان هستیم.

۱- ریشه‌های توجه به عقلانیت

۱-۱ اهمیت معیار تمیز نزد پوپر
 چنان که گذشت، در این مباحث سخن از محدوده علم تجربی فراتر رفته و شامل تمامی حوزه شناخت و معرفت می‌شود. قبل از اینکه شواهد این مسئله را ذکر کنیم به سخن پوپر اشاره می‌کنیم که او ریشه همه مسائل شناخت را در مسئله تمیز می‌داند، البته محرك اصلی در این بحث تشخیص و تمییز علوم تجربی بوده؛ ولی در نهایت، معرفت شناسان(و احیاناً علم شناسان) به ارائه

موضوع عقلانیت در اندیشه پوپر و بررسی زمینه‌ها و آثار آن و همچنین ارائه نقطه نظرهای «نقادانه» نسبت به این اندیشه‌ها می‌باشد.

در اینجا لازم است تذکر دهیم که اصولاً بحث عقلانیت که در تئوری معرفت‌شناختی پوپر با مسئله نقادی و نقدپذیری رابطه تنگاتنگی دارد، طرحی است برای کل ساختار معرفت بشری و مختص به حوزه علم نمی‌باشد، از این رو اهمیت آن از مسئله ابطال‌پذیری به عنوان معیار تمیز علم و غیرعلم بیشتر است؛ و به تعبیری شأن حاکمیت بر آن را دارد. در واقع پرسشهای مهمی در حوزه عقلانیت به میدان اندیشه وارد شده است پاسخ خود را می‌طلبند. پرسشهایی مانند:

آیا اصولاً برای عقلانیت معیار و محکی جهانشمول وجود دارند یا نه؟

آیا برای مقیاس دیدگاههای متفاوت و اعتبارات گوناگون ملاکی وجود دارد یا نه؟

آیا برای سنجش صدق و راستی معیاری وجود دارد یا نه؟

آیا می‌توان به واقع دست یافت؟ آیا می‌توان به آن نزدیک شد؟ اگر نه، چرا و اگر آری، ملاک آن چیست؟ تکلیف درستی این ملاک را چه کسی و چه معیاری روشن می‌کند و آنها را با کدامین محک باید سنجید؟ آیا دام تسلسل در انتظار ما نیست؟



اصولی در کل حوزه معرفت پرداخته‌اند، پوپر می‌گوید:
در نوشته دیگری که هنوز به چاپ نرسیده است، شیوه انتقادی را پیش گرفته و کوشیده‌ام تا نشان دهم که ریشه مسائل نظریه شناخت، چه در قدیم و چه در جدید - از هیوم گرفته تا کانت و از او تا راسل و وایتهد - را می‌توان به مسئله تمیز، یعنی مسئله یافتن معیاری برای تشخیص خصلت تجربی علوم، رساند.^۱

۱-۲ مشکلات ابطال‌پذیری به عنوان معیار

پوپر ویژگی ابطال‌پذیری تجربی را به عنوان معیار تمیز علم تجربی از غیر علم معرفتی و ارائه کرد ولی این ضابطه و معیار دچار مشکلاتی است که پوپر هوشمندانه به برخی از آنها اشاره می‌کند، وی در کتاب منطق اکتشاف علمی، ذیل بحث ابطال‌پذیری می‌گوید:

گمان می‌کنم که با استنباط از بینش اهل مواضعه، می‌توان اشکالات مهمی را برضابطه تمیز من وارد کرد. از این قبیل که اهل مواضعه می‌گویند: اثبات ناپذیری دستگاههای تئوریک علوم طبیعی را می‌پذیریم، ولی در عین حال قبول داریم که ابطال‌پذیر هم نیستند. چه همواره می‌توان کاری کرد که هردستگاه اصل موضوعی دلخواه «مطابق واقع» بماند.^۲

ایراداتی که پوپر به اهل مواضعه نسبت می‌دهد، مربوط به ابطال‌پذیری منطقی نظریه‌ها است؛ یعنی راههای مقرر برای مدافعان نظریه‌ها وجود دارد که در مقابل ابطال تجربی مقاومت کنند؛ و البته واقعیت خارجی هم همینطور است، خود پوپر هم این اشکالات را درست می‌داند، وی می‌گوید:

ایراداتی که از قول اهل مواضعه آوردم، در نظرم همچون خود نظام فلسفی اهل مواضعه سخت مستحکم است. می‌پذیرم که با توسل به ضابطه‌ی ابطال‌پذیری، نمی‌توان دستگاهها را به روشنی تام دسته‌بندی کرد و از تحلیل صورت منطقی گزاره‌های دستگاهها نمی‌توان حکم کرد که کدام دستگاه مجموعه‌ای است از تعاریف خفی ابطال‌ناپذیر قراردادی و کدام دستگاه، تجربی به تعبیر ما ابطال‌پذیر است.^۳

۱-۱ تا به سه نکته اشاره می‌کنیم:

۱- در اینجا اشکالات خاصی را مطرح کرده‌ام اما در نقدانه اشکالات دیگری هم برنظریه وارد است که در مکتوبات دانشمندان و ناقدانی مانند: لاکاتوش، چالمرز، فایراند و بارتلی مطرح شده است.
۲- نکته دیگر اینکه اصولاً پوپر در صدد حل این مشکلات برنمی‌آید، بلکه ویژگی تجویزی و دستوری تئوری خودش را تقویت می‌کند و سعی می‌کند تا با وضع قواعد دیگری به نام «قواعد روش شناسانه» در عمل از عهده این مشکلات برآید.

۳- اینکه جامعه علمی در عمل از توصیه‌های پوپر پیروی نکرده است، امری است که فلاسفه‌ای چون کوهن و کسانی که در فلسفه علم روش توصیفی را در پیش گرفته‌اند مدعی آن هستند؛ و در صورت درستی چنین ادعایی صدمات جدی به این تئوری وارد خواهد شد.

۱-۳ ناتوانی معیار ابطال در تعیین مبنای تجربه

با توجه به اینکه معیار ابطال موضوع بحث ما نیست و تنها درصدد آن هستیم که ریشه‌های گرایش پوپر به سوی مسئله عقلانیت را توضیح دهیم، می‌گوییم: از مشکلات مهم تئوری ابطال‌پذیری این است که نمی‌تواند مبنای ثابت و قابل اتکالی را برای تجربه ارائه کند. به عبارت دیگر برای آزمودن یک تئوری باید گزاره‌های پایه و مقدم بر آن را آزمود، و برای ابطال آنها گزاره‌های مقدم بر آنها را و... این امر مستلزم یک تسلسل منطقی است که پوپر برای آن راه حل منطقی ندارد و دوباره به روشهای تجویزی رومی آورد:

در آزمودن تئوریه‌ها، چه تئوریه‌ها تقویت گردند، چه ابطال - عاقبت همیشه ناگزیریم گزاره‌های پایه را امتحان نکرده بگیریم و بپذیریم که دیگر آزمون را ادامه ندهیم؛ والا اگر نه حکمی صادر کنیم، نه گزاره‌ای پایه را بپذیریم، تجربه کردن ما بیهوده خواهد بود.^۴

وی در جای دیگر تصریح می‌کند:

می‌پذیرم که سلسله قیاسات، منطقاً پایانی ندارد.^۵

۱-۴ برآب بودن بنیاد معرفت علمی در تئوری پوپر با توجه به وجود مشکل تسلسل در گزاره‌های پایه، و

اینکه در نهایت نمی‌توان نقطه اتکای روشنی را در آن پیشنهاد کرد پوپر اعتراف می‌کند که گزاره‌های پایه پشتوانه صدق و توجیهی ندارند:

باز می‌گوییم که پذیرفتن و کافی شمردن و خرسند بودن به گزاره‌های پایه، معلول دریافتهای ما - بویژه دریافتهای درونی ما - است. ولی ما این دریافتهای را دلیل صدق گزاره‌های پایه نخواهیم گرفت؛ دریافتهای انگیزه‌زد و قبول گزاره‌ها هستند؛ ولی همچنان که با کوبیدن به روی میز هیچ گزاره‌ای را نمیتوان توجیه (عقلی) کرد، خود دریافتهای ما نیز نمی‌توان پشتوانه صدق گزاره‌های پایه دانست.^۶

طبیعی است که اگر پشتوانه صدقی برای بنیاد معرفت علمی یافت نشود، یکی از راههای مضر این است که به نوعی قرارداد و توافق و امثال آن رو آوریم، خود پوپر به این نکته چنین اشاره می‌کند:

پذیرش گزاره‌های پایه، منوط به توافق یا عزم عالمان به قبول آنهاست. از این جهت گزاره‌های پایه از جنس مواضعات به شمار می‌آیند.^۷ پوپر در جای دیگری نیز به این مشکل اشاره می‌کند: اما... می‌پذیریم که امتحان کردنی دانستن همه گزاره‌ها و هیچ گزاره‌ای را فرجامین و مستغنی از امتحان ندانستن، مشکلی را پیش می‌آورد. زیرا معلوم است که امتحان را نمی‌توان تا ابد ادامه داد و دیر یا زود، باید دست از این کار کشید...^۸

رسیده‌ایم، ما فقط هنگامی که از فروردن تیرکها دست می‌کشیم که اطمینان یابیم لایه زیرین آن قدر سخت هست که دست کم برای مدتی از عهده تحمل بنا، برآید.^۹

۶-۱ نفوذ داوریهای ارزشی در ارائه ملاک تمیز پوپر با توجه به این مقدمات، یعنی: وجود مشکلات منطقی در معیار تمیز پوپر، امکان گریز نظریات از این معیار، توافقی و قراردادی بودن مبنای تجربه و امثال اینها، اصالت و ارزش معیار تمیز پوپر مورد تردید قرار می‌گیرد، پوپر با توجه به این مشکلات تصریح میکند که پیشنهاد او، صرفاً جنبه مصالحه و قرارداد دارد و برای پذیرش آن هیچ ضرورت منطقی در کار نیست. و حتی تصریح می‌کند که خود او در پذیرش یا ارائه چنین معیاری تحت تأثیر تمایلات و قضاوتهای درونی خویش بوده است:

از این رو ضابطه‌ای را که من برای تمیز علم از متافیزیک آورده‌ام، باید پیشنهادی برای مصالحه یا یک موضوعه دانست. چه بسا درباره شایستگی چنین موضوعه‌ای، عقیده‌ها مختلف باشد...
... پس بی‌پرده بگویم که در تنظیم پیشنهادهای یاد شده، در گنه ضمیر خویش از بعضی داوریهای ارزشی متأثر بوده‌ام و جانب برخی مرجحات را نگه داشته‌ام.^{۱۰}

۲- انتقال از ابطال به عقلانیت

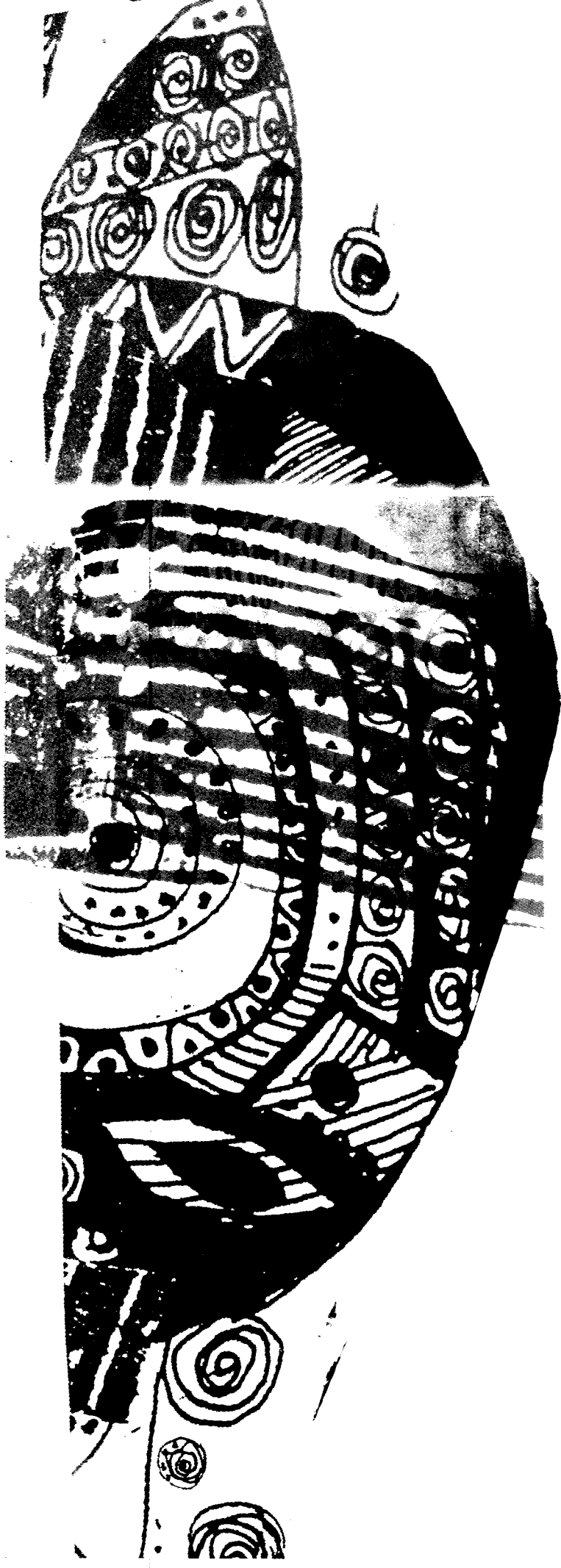
در بخش پیشین به اختصار پیرامون مشکلاتی سخن راندیم؛ که پوپر برای ارائه معیار تمیز معرفت علمی و غیرعلمی با آن مواجه شد؛ در این قسمت درصدد تحلیل چگونگی انتقال رویکرد پوپر از مسئله تمیز علم و غیرعلم به مسئله عقلانیت هستیم.

۱-۲ تردید و سؤال در اصالت و اهمیت معیار پوپر وجود سؤالات و ابهاماتی که در باره معیار تمیز پوپر ارائه شده، ارزش و اهمیت آن را به زیر سؤال برده است. اساساً چرا یک نفر باید معیار پوپر را انتخاب کند. اگر انگیزه‌ها و قضاوتهای شخصی پوپر در شکل‌گیری معیار تمیز او دخیل بوده است، بی‌تردید تئوری او هم امری

۵-۱ با تلاق معرفت علمی

از سخنان پوپر می‌توان بروشنی آثار تزلزل و ناامنی را در بنیاد معرفت علمی - بارویکرد پوپری - احساس نمود، پوپر خودش این مطلب را به طور صریح اعلام می‌کند:

تجربه در علوم عینی، بر هیچ ستون پولادینی تکیه نکرده است. بلکه گویی کاخ تئوریهای علمی بر پاتلاقی افراشته است و عمارتی است نهاده بر تیرکهای فرورفته در باتلاق. بر هیچ کس معلوم نیست که ته این باتلاق کجاست. اگر امروز تیرکهارا برزمینی پایتتر از اینکه هست، نصب نمی‌کنیم، نه به دلیل آن است که به پایه‌ای محکم



شخصی خواهد بود، و دلیلی ندارد که دیگران به آن تن دهند، به دیگر سخن مخاطبین پوپر که لزوماً مانند او فکر نمی‌کنند و ارزشهایی متفاوت با ارزشهای او دارند، چگونه خود را توجیه کنند؟ آنها چه محملی برای نصب‌العین قرار دادن پیشنهاد پوپر دارند؟ اصولاً چگونه چنین طرحی قابل دفاع است؟

براساس چنین پرسشهایی متوجه می‌شویم که نخست باید حل مسائلی بر پذیرش خود معیار مقدم شود، وگرنه طرح پوپر قابل دفاع نیست. چراکه تمامی تئوری پوپر متکی بر معیار تمیز جدیدی است که او ارائه کرده است و خود معیار تمیز با سؤالات جدی و مهمی مواجه است که در پاسخگویی به آنها کارآیی ندارد.

۲-۲ اولین رویکرد ضعیف پوپر به عقلانیت در منطق اکتشاف

پوپر در مواجهه با چنین نقدهایی به ناچار به عقلانیت رومی آورد، از آنجا که او اصولاً راه اثبات منطقی معیار تمیز را بسته می‌داند، معتقد است که کسی می‌تواند معیار مرا بپذیرد که آن را معقول بیابد؛ و اما اینکه چگونه ممکن است شخصی به معقول بودن این معیار معتقد شود، سؤالی است که در پاسخش می‌ماند. از این رو با کمال تواضع و از روی ضعف خودش را امیدوار می‌کند که لااقل کسانی که همانند او فکر می‌کنند، به این معیار معتقد شوند.

وی پس از اینکه معیار تمیزش را به عنوان پیشنهادی برای مصالحه یا مواضعه معرفی می‌کند، می‌گوید:

چه بسا درباره شایستگی چنین مواضعه‌ای عقیده‌ها مختلف باشد. بحث و گفتگوی معقول برسر چنین مسائلی، فقط در میان کسانی باید برود که اهدافی مشترك داشته باشند.^{۱۱}

و در مقابل این پرسش که اهداف مشترك با چه ملاکی حاصل می‌شود؟ می‌گوید:

انتخاب آن اهداف در تحلیل آخر، منوط به تصمیم و توافق است و به صرف احتجاج عقلانی حاصل نمی‌شود. کسی که غایت علم را نیل به دستگامی از گزاره‌های مسلم بدیهی الصدق می‌انگارد، مسلماً پیشنهاد مرا نمی‌پذیرد. کسانی هم که گوهر علم را در مناعت آن

می‌جویند و این را هم در جامعیت و اصابت واقع و ضرورت علم نهفته می‌پندارند سخن من را منکرند. اینان حتی فیزیک نظری نوین را مستحق وصف مناعت نمی‌شناسند، حال اینکه من و دیگران این علم را کاملترین مصادیق علم تجربی تا به امروز می‌یابیم.^{۱۲}

مشاهده می‌شود که در این تفسیر هرکس برای خودش مرز علم را شناسایی می‌کند، و سپس ملاکی مناسب و موافق نظر خودش ارائه می‌دهد؛ و معقول بودن ملاک هم صرفاً در این است که گروهی یکجور فکر کنند و این اشتراك نظر یا میل، معقولیت نظریه را برای آنها تأمین می‌کند، البته معقولیت برای دیگران بصورت دیگری جلوه خواهد کرد و این دو گروه اصولاً به یکدیگر راهی ندارند و تبادل نظر میان آنها شدنی نیست. به نظر می‌رسد، این بیان، غیرمعقول‌ترین توضیح و تفسیر در دفاع از یک تئوری باشد.^{۱۳}

۲-۳ تلاش دیگر برای معقول جلوه دادن ملاک

پوپر که متوجه ضعف توجیهش در باب عقلانیت ملاک ابطال می‌باشد، تلاش می‌کند تا باب دیگری را برای معقولیت معیارش بگشاید و آن کارایی این ملاک در صحنه عمل است. وی می‌گوید: تنها راه عقلانی توجیه پیشنهادم، توجه دادن به توانایی عملی این ملاک است که امیدوارم عده‌ای را جذب کند، البته عده‌ای را که مثل او فکر می‌کنند. وی می‌گوید:

من فقط یک شیوه عقلانی برای حمایت از پیشنهادهایی که گفتم، می‌شناسم؛ و آن عبارت است از تحلیل پیامدهای منطقی آنها؛ یعنی نشان دادن کارایی آن پیامدها و توانشان در روش‌تر ساختن مسائل نظریه شناخت.^{۱۴} سپس می‌گوید:

با این حال، امید می‌برم که سخنانم را کسانی نیز بپذیرند که گذشته از اتقان منطقی بر تفکر فارغ از جزم ارج می‌نهند؛ کسانی که طالب کاربرد عملی و بیش از آن شیفته جسارت و جستجوگری علمند و مجذوب کشفیاتی هستند که همواره ما را با مسائل تازه و غیر منتظره مواجه می‌کند و بر آن می‌دارد تا پاسخهایی نوین و

نوظهور برای آن مسائل بجوئیم.^{۱۵}

البته این سخن مشکلی را حل نمی‌کند. چرا که در واقع پوپر امیدوار است کسانی سخنان را بپذیرند که همانند او فکر می‌کنند؛ یعنی معیار او تنها برای کسی معقول خواهد بود که مبانی فکری و آمال و ایده‌های پوپر یا اندیشه‌هایی نزدیک به آن را داشته باشند، در این فرض گشایش خاصی در توجیه معیار تمیز حاصل نمی‌شود و عقلانیت نیز با این تفسیر محل تأمل می‌باشد.

۲-۴ تقویت موضع عقلانیت در نگاه پوپر

از دید نگارنده، پوپر پس از آنکه مورد اقبال قرار گرفت و تئوریش توفیقات مهمی به دست آورد و اندک اندک شخصیت او مطمح نظر قرار گرفت، به همان نسبت مورد نقادی و دقت نظر نیز قرار گرفت، و همین امر موجب شد تا توجه او به مسئله عقلانیت معیاری که ارائه داده بود بیشتر جلب شود.

باید توجه داشت که اگر پوپر نتواند عقلانی بودن ملاک تمیز خودش را به اثبات رساند، اصولاً توان دفاع از کل تئوریش را از دست خواهد داد، و مسئله عقلانیت دیگر مسئله علم نیست، بلکه مسئله‌ایست که در تمامی حوزه‌های معرفت‌شناسی مطرح است و باید پاسخ خود را بیابد. حال باید ببینیم که ملاک عقلانیت چیست؟

ما فعلاً پاسخ پوپر را بررسی نمی‌کنیم بلکه اهمیت مسئله عقلانیت را دنبال می‌کنیم. سخن ما این است که پوپر بعدها به این مسئله با جدیت بیشتری پرداخت و ملحقاتی را به کتاب منطق اکتشاف علمی افزود. او مسئله عقلانیت و ملاک آن را بصورت جدیتر مورد توجه قرار داد و آن را مسئله‌ای مهم و ریشه‌ای در حوزه معرفت‌شناسی دانست. این امر در مقایسه با میزان توجهی که در «منطق اکتشاف علمی» به این مسئله نموده است، بسادگی تصدیق می‌شود.

البته پوپر بعدها در دفاع از خود مبنی بر اینکه به اهمیت مسئله واقف بوده سعی کرد تا شواهدی ارائه کند که وی به مبنائی بودن مسئله عقلانیت علم داشته است، به عنوان مثال: وی در پاسخگویی به انتقادات بارتلی نسبت به خودش که اهمیت فوق‌العاده او به مسئله تمیز، موجب غفلتش از مسئله نقادی و عقلانیت شده است، سعی می‌کند تا ثابت کند که تر ابطال‌پذیری تجربی و

ابطال تجربی قسمتی از يك ایده وسیعتر بوده است؛ یعنی ایده انتقادپذیری و ابطال به وسیله نقد که او در کتاب منطق اکتشاف علمی و یا در سخنرانی‌های قدیمی‌اش نظیر «دیالکتیک چیست» در ۱۹۴۰ به آن اشاره کرده است.^{۱۶}

مابدون اینکه در صحت و سقم این ادعای پوپر بحث کنیم، معتقدیم که همین بیان او، دلالت بر اهمیت ویژه مسئله عقلانیت در ساختار فکری پوپر (لااقل در دهه‌های اخیر) دارد.

۳- در جستجوی معیار برای عقلانیت

۳-۱ قرابت معیارهای عقلانیت و علم

در بخش پیش برخی زمینه‌هایی که پوپر را واداشت تا معرفت‌شناسی خودش را توسعه دهد و از حوزه علم به حوزه‌های فراتر از آن برود، مطرح کردیم.

چنین به نظر می‌رسد که در اندیشه پوپر اصولاً این دو حوزه نوعی مماثلت و همخوانی دارند. او معتقد است که اگر به دنبال ملاک عقلانیت نیز باشیم، باز میان ملاک تمیز علم و غیر علم و معیار تمیز نظریه‌های معقول و غیر معقول تفاوت ماهوی وجود نخواهد داشت. باید معیار عقلانیت، تعمیم یافته معیار علم باشد و در حوزه خاصی به شکل ابطال‌پذیری ظهور نماید، به دیگر سخن: باید چیزی از جنس ابطال غیر تجربی در حوزه‌های ماورای علم به عنوان معیار عقلانیت مطرح

باشد.

فراموش نشود که خود پوپر معتقد است که ابطال‌پذیری تجربی بخشی از يك تئوری عامتر و کلی‌تر است. او مدعی است که همواره به این نکته توجه داشته و احیاناً در سخنرانی‌هایش آن را گوشزد می‌کرده است. از جمله در ۱۹۶۰ وی در سخنرانی مهمی که پیرامون «حقیقت، عقلانیت، و رشد معرفت علمی» ایراد کرده، تصریح می‌کند که پرثمرترین راه تحقیق در شناخت به صورت کلی، تحقیق در شناخت علمی است و معتقد است ملاحظات او بدون تغییر فراوان بر شناخت پیش از علمی هم قابل تطبیق است و می‌گوید:

تنها شناخت علمی مورد توجه و علاقه من نیست بلکه به نظریه شناخت به صورت عام و کلی آن نیز نظر دارم.^{۱۸}

پوپر در بحث فلسفه غیگویانه و شورش بر عقل در کتاب «جامعه باز و دشمنانش» این بینش را آشکار می‌کند و چنین اظهار می‌دارد که میان موضع عقلانی و علمی نوعی شباهت وجود دارد:

مختصر آنکه موضع عقلانی یا اگر بتوان از این عنوان استفاده کرد، «موضع عقلایی» بسیار شبیه موضع علمی است.^{۱۹}

از این رو در همین جا این نگرانی ایجاد می‌شود که فلسفه و تئوری عقلانیت پوپر برای تفسیر تئوری ابطال او طراحی شده باشد. چنانکه می‌گوید: به اعتقاد من تحقیق در رشد و تکامل شناخت علمی پرثمرترین راه برای



تحقیق در رشد شناخت بصورت کلی آن است.^{۲۰} لذا نقاط ورود و خروج بحث و استدلالهای آن مهم خواهد بود و باید دید آیا در اینجا هم پیشاپیش داوریه‌های ارزشی او مؤثر بوده است یا نه، به هرحال ما در ادامه، تعبیری را که او در تعریف عقلانیت و یا در ارائه معیار آن مطرح کرده، متذکر می‌شویم.

۲-۳ عقلانیت و نقد و نقدپذیری

آنچه از خلال مکتوبات پوپر برمی‌آید او پایه‌ای‌ترین عنصر عقلانیت را در انتقاد می‌داند؛ هرچا مسلک عقلی، شیوه عقلی، نظریه معقول، و هنوع اتصاف دیگری به عقلانیت در کار باشد، پوپر بصورت اکیدی معیار و محک اصلی را به نقدپذیری یا نقادای ارجاع می‌دهد. او عقلانیت روش علم را در نقدی بودن آن می‌داند و مسلک عقلانی را مسلکی می‌داند که به استقبال انتقاد برود، و نظریه معقول را نظریه‌ای می‌داند که در مقابل ضربات سنگین انتقاد مقاومت کره باشد، پوپر برای خودش اصلی در معرفت‌شناسی دارد و آن اینکه:

همه چیز باید در معرض نقادی باشد (از جمله خود این اصل)^{۲۱}

این جمله، شالوده فلسفه انتقادی پوپر است که آن را با بیانهای گوناگون و از دیدگاههای متفاوت مطرح کرده و سعی کرده است تا آن را به‌روراند. مثلاً در تعبیر دیگری باز جمله زیر را به عنوان اصل مطرح می‌کند:

هیچ چیز مصون از انتقاد نیست.^{۲۲} و در جای دیگر می‌گوید:

قدرتی در ماورای دسترسی نقادگیری، هر اندازه ژرف هم در قلمرو، شناخته پیشرفته باشد در سراسر محوطه شناخت ما وجود ندارد.^{۲۳} همین جملات کافی است تا اصالت و ارزشی که پوپر برای فلسفه انتقادی به عنوان بنیاد عقلانیت قائل است، روشن شود.

۳-۳ غلبه بر نقد، معیار عقلانیت نظریه

براساس رویکرد پوپر، شرط عقلانیت یک تئوری و نظریه این است که:

اولاً این نظریه نقدپذیر باشد و نه نقد گریز؛ یعنی امکان نقادی آن باشد، نظریه‌ای که به دلیل ابهام و اغلاق

و دوپهلوی بودن دائماً از قید نقد می‌گریزد معقول نیست. ثانیاً سرافرازی آن در مقابل نقد نیز مهم است؛ یعنی معقولیت نظریه در گروی آن است که از میدان نقد - بویژه در مقابل تئوریهای رقیب - فعلاً سالم خارج شده باشد.^{۲۵}

چنین نظریه‌ای تا آن هنگام که توسط انتقاد جدیدی ابطال نشود، معقول است.

از خلال برخی عبارات دیگر پوپر تعبیری را برای عقلانیت به دست می‌آوریم که از جهتی روشنتر است. وی برخلاف هیوم، همین که برهان انتقادی قابل دفاعی بر علیه یک نظریه وجود نداشته باشد، آن را معقول می‌داند، او می‌گوید:

در حدس زدن واقع‌گیری، هیچ امر غیر عقلانی و غیر استدلالی وجود ندارد.^{۲۶}

و معتقد است برای عقلانی بودن واقع‌گیری:

هیچ گونه دلیلی برای آن وجود ندارد که... به آن همچون چیزی نیازمند به یک شالوده محکم غیر از فقدان برهانهای انتقادی قابل دفاع برضد آن نگاه کنیم.^{۲۷}

اگر براهین نقدی که بر علیه یک تئوری اقامه می‌شود در رد و ابطالش عقیم بمانند، مدال عقلانیت را هرچند موقتاً تصاحب می‌کند، گرچه آن تئوری حدسی باشد.^{۲۸}

۴-۳ مسلک عقلانی

با توجه به بیان پیشین می‌توان گفت پوپر مسلکی را عقلانی می‌داند که در مناسبتهای مختلف، تئوریه‌ها آماده و بلکه خواهان نقد باشند، و حتی از شیوه‌های خود نقد کننده استفاده کنند و به تعبیر او به نقد از درون اقدام کنند.^{۲۹} او در کتاب جستجوی ناتمام می‌نویسد:

قبلاً اکثر فلاسفه بر آن بودند هر مدعای عقلانی به معنای توجیه عقلانی باورها است. ادعای من - لاقلاً بعد از نگرش کتاب جامعه باز - این است که مفهوم عقلانی، همان انتقاد عقلانی از نظریه مورد نظر و سایر نظریه‌های رقیب است.^{۳۰}

برخی صاحب نظران مسلک پوپر را «عقلگرایی انتقادی» نام نهاده و آن را در مقابل «عقلگرایی کلاسیک» قرار می‌دهند.^{۳۱} ویژگی مهم این مسلک نفی بساور

لغزش ناپذیری نظریه‌ها و ایده‌های مربوط به فلسفه و علم یا هر نوع دیگر از معرفت بشری است. در نتیجه عقلگرایی انتقادی بی‌آنکه مستلزم نفی جستجو برای وصول به حقیقت باشد، هیچ تعریفی از حقیقت را مجاز نمی‌شمرد.^{۳۲} البته ما در قسمت‌های بعدی این مقاله به این مطلب با تفصیل بیشتری خواهیم پرداخت، و در اینجا به ویژگی مهم این مسلک یعنی آمادگی برای نقد توجه داریم. پوپر، هم در کتاب حدسها و ابطالها^{۳۳} و هم در کتاب جامعه باز و دشمنانش به این مطلب اشاره دارد. در کتاب جامعه باز و دشمنانش چنین می‌نگارد:

در آن صورت ممکن است بگوییم مسلک عقلانی یا استدلالی عبارت است از آمادگی برای شنیدن دلایل انتقادی و تجربه آموزی.^{۳۴}

۳-۵ ملاک عقلانیت روش علم

چنان که در ابتدای این بخش متذکر شدیم، پوپر میان علم و کل حوزه معرفت نوعی مشابهت و سنخیت قائل است و همین نکته این حدس را بر می‌انگیزد که ملاک و معیاری که برای عقلانیت ارائه می‌کند، بروشنی روش شناسی علمی او را به عنوان روشی عقلانی معرفی کند.

در بخش اول دیدیم معیار ابطال‌پذیری، محتاج محملی است که پذیرش آن را معقول سازد؛ لذا پوپر در توسعه‌ای که برای نظریه معرفت‌شناسی خودش ارائه کرده، معیار کلی تری را برای عقلانیت تبیین کرده است که ملاک ابطال نیز در ضمن آن توجیه می‌شود.

توضیح مطلب اینکه: روش نقدی - اگر بارزترین مصداقش را بجوییم - همین روش حدس و ابطال است. بدین معنا که هیچگاه تئوریهای علمی قطعیت نمی‌یابند و همواره در مقام حدس می‌مانند و هر لحظه در انتظار مواجهه با یک نظریه ابطال کننده و نقدکننده هستند؛ و همین ویژگی ضامن عقلانیت آنهاست. یک تئوری علمی تا وقتی پابرجا خواهد بود که تئوری ابطال کننده‌ای آن را از میدان بیرون نکرده باشد؛ و همین ویژگی، عقلانیت تئوریهای علمی را تأمین می‌کند.

پوپر در بررسیهای انتقادیش از مسئله استقرار در کتاب واتعیگری و هدف علم می‌گوید:

من حدس می‌زنم که بطور کلی

استانداردهای استدلالی (که آنها را استانداردهای انتقاد؛ یعنی استانداردهای منطقی تصور می‌کنم) احتمالاً تعیین کننده روشهای ما هستند. چون عقل و منطق به ما می‌گوید که عقلانی بودن و استدلالی بودن در آنجا نه استقراء است و نه اثبات صحت، بلکه تنها انتقاد و حذف است.^{۳۵} در اینجا پوپر در واقع غیر عقلانی بودن استقراء و اثبات گرایی را در همین نقدناپذیری؛ و عقلانیت روش خودش را در اتکای آن بر روش نقدی می‌داند.

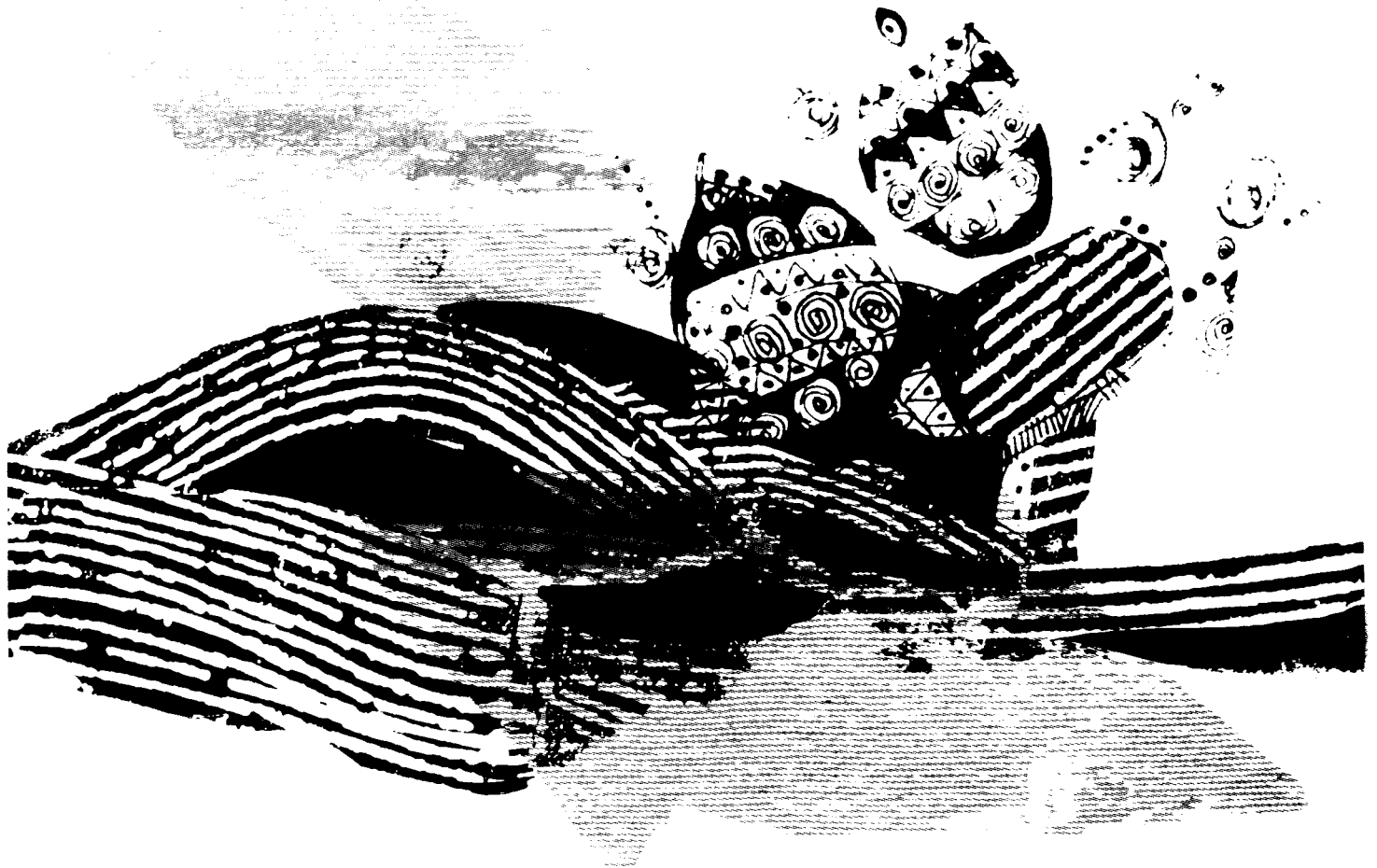
۴- توابع و لوازم عقلانیت

در این بخش برخی توابع و لوازم فلسفه نقدی پوپر را پیگیری می‌کنیم، از مهمترین لوازم این نظریه، نفی هرگونه یقین، اطمینان و حجیت است که به انحاء مختلف و در مواضع گوناگون خود را ظاهر می‌کند.

۴-۱ عقلانیت و مطلوبیت سیستم استنباطی

اگر فلسفه نقادی پوپر، به عنوان ملاک عقلانیت پذیرفته شود، حفظ عقلانیت یک سیستم استنباطی به این امر وابسته خواهد بود که مانعی برای رویکرد نقادی در آن سیستم حاصل نشود. یکی از راههای بازگزاردن شیوه انتقادی در یک سیستم این است که از حقانیت و یقینی بودن مفروضات سیستم دست بکشیم، و اجازه دهیم که براهین انتقادی حتی اصول و مبادی نظریه را مورد هدف قرار دهند، و در جهت ابطال آن بکوشند. باید توجه داشت که چنین اجازه‌ای، معادل دست کشیدن از صحت این اصول موضوعه است چراکه فرض یقینی بودن این اصول هیچ گاه با تلاش برای نقد و ابطال آنها قابل جمع نیست، و ورود نگرش انتقادی همراه مرتبه‌ای از تردید در آن مبادی می‌باشد. پوپر می‌گوید:

ما دیگر به یک سیستم استنباطی همچون سیستمی نگاه نمی‌کنیم که حقانیت قضایای خود را از طریق استنباط آنها به وسیله «اصول متعارفی» به دست می‌آورد که راست بودن آنها یقینی و یا بدیهی یا بدون شک است، بلکه به یک سیستم استنباطی همچون سیستمی می‌نگریم که به ما اجازه آن می‌دهد تا درباره مفروضات آن به صورت عقلی و استدلالی و انتقادی بحث کنیم



ممکن است کسی در مقام پاسخ به اشکال یاد شده بگوید: تا وقتی در مقابل این تئوری، تئوری رقیب و قوی دیگری وجود ندارد آن را می‌پذیریم. این سخن باطلی است چراکه مستلزم دور و استفاده از خود تئوری در قبول آن است. ضمن اینکه سؤالات ما به منزله یک نقد قوی این تئوری را متوقف کرده است.

به هر حال چنین به نظر می‌رسد که از این تئوری تنها به صورت دستوری بتوان استفاده کرد. بدین بیان که گفته شود: روش مقبول ما این است؛ و لزوماً برای اثبات آن نمی‌توانیم محملی را ارائه دهیم، و امیدواریم شما هم بپذیرید.

۲-۴ معیار ترجیح نظریات و تئوریه‌ها (گزینش نظریه معقول)

چنان که از دقت در معیار عقلانیت پوپر روشن می‌شود، نمی‌توان یک نظریه را صحیح - به معنای اثبات شده - و غیر قابل تردید تلقی کرد؛ خوب این سؤال پیش می‌آید که پس چگونه یک تئوری را بر نظریه دیگر ترجیح می‌دهیم، در حالی که به هر حال به درستی هیچ کدام اطمینان نداریم؟ ملاک ترجیح این دو نسبت به یکدیگر چیست؟

و این کار را با عمل کردن منظم بر روی نتایج آن انجام می‌دهیم.^{۳۶}

مشاهده می‌شود که پوپر بسیار تعمیم یافته سخن می‌گوید و هر سیستم استنباطی را مشمول طرح خودش می‌داند. همان گونه که در فیزیک، آزمودن و نقادی نتایج منجر به آزمودن فرضیه‌هاست، در ریاضی هم از طریق آزمودن نتایج، ثمربخشی اصول موضوعه را می‌آزماییم.^{۳۷} اساساً هر سیستم استنباطی تحت همین قاعده باید عمل کند و مطلوبیت بلکه معقولیت آن در گروی چنین روشی است. مبادی یقینی و بدیهی نیز از این طریق نقادی می‌شوند.

در اینجا پرسشی مطرح می‌شود و آن اینکه خود فلسفه نقادی پوپر را چه کنیم؟ و آیا معقول است که از خود این فرمول در مورد این تئوری استفاده کنیم؟

آیا غیر از این است که در تئوری پوپر یک اصل اساسی مطرح است و آن اینکه معقول بودن یک تئوری در گروی نقدپذیری آن است؟ بی‌شک این مطلب بدیهی نیست. چرا که بداهت آن مستلزم نفی خودش است؛ یعنی بداهت را با امکان نقد نمی‌توان جمع کرد. پس براساس چه مستمسکی به این تئوری رو بیاوریم و آن را بپذیریم؟

پوپر مسئله ایستادگی در مقابل انتقاد را به عنوان ملاک ترجیح نظریات پیشنهاد می‌کند، که البته همین معیار معقولیت نظریه را جرح را تضمین می‌کند.

غالباً می‌توانیم دلایلی برای ترجیح داشتن يك نظریه بر نظریه دیگر اقامه کنیم و آنها عبارت است از اشاره کردن به اینکه يك نظریه چگونه و چه اندازه تاکنون در مقابل انتقادات و خرده‌گیریها بهتر از نظریه دیگر ایستادگی کرده است.

به اینگونه دلایل نام دلایل انتقادی می‌دهم تا آنها را از دلایل مثبت متمایز سازم که به قصد اثبات يك نظریه یا به عبارت دیگر برای اثبات درستی باور کردن به صحت و راستی آن اقامه می‌شود.^{۳۸}

پوپر تأکید بر این دارد که دلایل انتقادی صحت يك نظریه را اثبات نمی‌کنند، بلکه تنها عامل ترجیح آن بر دیگر نظریه‌ها می‌باشد. وی معتقد است که دلایل انتقادی خصیصه حدسی بودن يك نظریه را از میان نمی‌برد.^{۳۹} چرا که اصولاً آن را اثبات نمی‌کند و صحت و درستی آن را به باور نمی‌نشانند، ولی در عین حال باعث ترجیح يك تئوری بر تئوری دیگر می‌شود.

البته این سخن در ظاهر با برخی از عملکردهای خارجی، در حوزه معرفت علمی و گاه غیر علمی هماهنگ است.

۳-۴ پیشرفت عقلانی علم

پوپر معتقد است که در حوزه معرفت علمی هم رشد و پیشرفت داریم و هم سلاکی برای سنجش رشد. در حالی که در حوزه‌های دیگر معرفت لزوماً چنین چیزی در اختیار ما نیست، و ما تنها تغییر در معرفت را می‌یابیم. اما برای احراز اینکه پیشرفتی هم به وقوع پیوسته است، ضابطه‌ای نداریم.

پوپر در این بحث نیز پیشرفت را هر آن چیزی می‌داند که محصول روش نقدی [و بصورت خاص در علم، حدس و ابطال] باشد. وی براساس همین ملاک خود معتقد است که در دیگر حوزه‌های معرفت بشری بندرت می‌توان از ترقی و پیشرفت اثری دید.^{۴۰}

در اینجا یکی از بنیادی‌ترین مباحث معرفت‌شناسی پیش می‌آید که اصولاً موضع معرفتی ما نسبت به واقعیت

چیست؟ آیا ما هیچ شناختی هرچند اندک از واقعیت داریم؟ و آیا می‌توانیم به سوی واقعیت حرکت کنیم؟ آیا در صورت حرکت به سوی واقعیت متوجه نزدیک شدن به آن بشویم یا نه؟ آیا حقایق یقینی برای ما وجود دارد، یا اینکه اصولاً معرفت یقینی دست نیافتنی است؟

این گونه به نظر می‌رسد که حل مسائلی مانند پیشرفت یا ترجیح تئوریه‌ها نسبت به هم، پیوند نزدیکی با مسئله معرفت و شناخت ما از واقع دارد؛ و اگر واقعیت از هر جهت دور از دسترس ما باشد، بقیه تلاشهای معرفتی بازی احمقانه‌ای بیش نخواهد بود.

به هر حال این موضوع، مطلبی نیست که از دید پوپر دور مانده باشد. از این رو او سعی کرده تا تئوری معرفتی خویش را در این موضوع تقویت کند. ما نیز در قسمتهای بعدی این مطلب را پیگیری خواهیم کرد. در اینجا تنها این نکته را متذکر می‌شویم که با توجه به مطالب یاد شده بطلان سخن پوپر در باب «امکان پیشرفت، بدون پرداختن به مسئله‌ی حقیقت»، روشن می‌شود. او می‌گوید:

تاکنون درباره علم و پیشرفت و ملاک پیشرفت آن اشاره کردیم، بدون آنکه حتی نامی از حقیقت برده باشیم... کاملاً امکان آن هست که به سود رضایت‌بخش بودن ملاک پیشرفت در علم بحث کنیم، بی‌آنکه حتی درباره راستی و حقیقت داشتن نظریه‌های آن سخن بگوییم.^{۴۱}

بد نیست بدانیم پوپر مسئله پیشرفت معرفت را يك مسأله بنیادی در نظریه شناخت می‌داند.^{۴۲}

۵- واقعیت در مسلخ عقلانیت پوپری

۵-۱ واقعگرایی غیر جزمی

یکی از بحثهای مهم پوپر تلاشی است که برای جمع میان واقعگرایی و تئوری و فلسفه نقادی خویش ارائه کرده است.

پوپر در صدد آن است که بگوید واقعیتی در کار هست، قابل اثبات نیست، ولی ما به آن معتقدیم. اما این اعتقاد از روی یقین به واقع به دست نمی‌آید. چراکه راهی یقینی برای آن وجود ندارد بلکه تنها يك حدس است. اما حدسی است که تاکنون هیچ تئوری نقد کننده قوی‌تر که

جانشین آن بشود، ارائه نشده است. از این رو فعلاً ما آن را معقول می‌دانیم و براساس آن عمل می‌کنیم یا فکر می‌کنیم. او می‌گوید:

رأی من آن است که واقعگرایی نه قابل اثبات است و نه ابطال‌پذیر... ولی قابل بحث است و وزن براهین به صورتی چشمگیر برله آن است... و من برای این مطلب اهمیت قائلم که لازم است به صورتی روشن بیان کنیم که چرا راه اثبات معتبری برای واقعگرایی نمی‌تواند وجود داشته باشد.^{۴۳}

در ادامه می‌گوید:

پس در این باره، همچون موارد فراوان دیگر، برهانی قاطع و نتیجه بخش وجود ندارد، ولی براهینی برله واقعگرایی و یا برضد ایده‌آلیسم در دست است.^{۴۴}

به دنبال آن مطالبی را به عنوان برهان ذکر می‌کند و در جمع‌بندی می‌گوید:

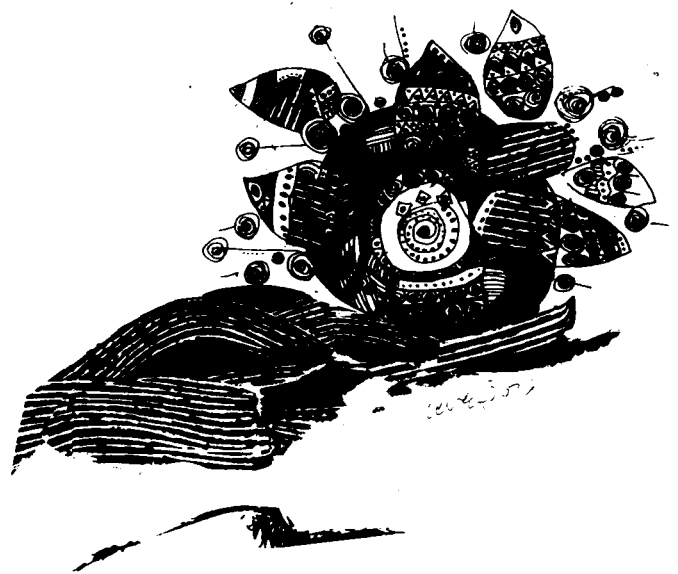
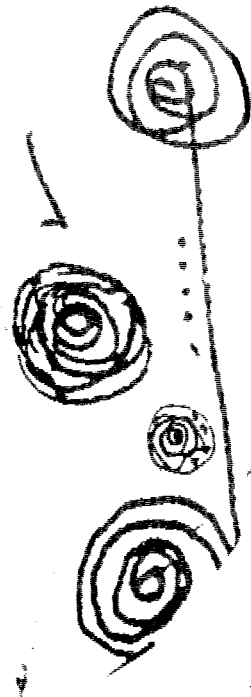
برای جمع‌بندی، پیشنهاد می‌کنم که واقعگرایی را به عنوان تنها فرضیه معقول بپذیریم همچون حدسی که در برابر آن گزینه معقولی پیشنهاد نشده است.^{۴۵}

در قسمت دیگری در نفی شکاکیت هیوم به استدلال می‌پردازد و رئالیسم را جایگزین آن می‌کند. در این قسمت نیز تعابیر فراوانی وجود دارد که غیر جزمی بودن واقعگرایی او را روشن کند:

ما امیدوارانه به واقعگرایی باورداریم، و این امیدواری يك امیدواری عقلی و استدلالی نیست.^{۴۶}

۲-۵ عقلانیت پوپر و ثریای حقیقت

پوپر معتقد است که واقعیت مستقلی وجود دارد، ولی نهایتاً ملاکی برای صدق و حقیقت وجود ندارد، بلکه اصولاً ممکن نیست برای حقیقت ملاکی وجود داشته باشد. جالب است که پوپر در عین نفی وجود معیاری برای حقیقت، مدعی است اینکه به سوی حقیقت می‌رویم یا نه، مسئله‌ای جداست؛ و اتفاقاً حرکت به سوی حقیقت، ملاک دارد و ملاک آن را همین روش نقادی می‌دانند.



وی معتقد است ممکن دانستن دستیابی به حقیقت، اساس هرگونه تعصب و نقدناپذیری است، و با ارائه روش انتقادی بعنوان معیار رشد معرفت، نوعی امیدواری برای نزدیک شدن به واقع را مطرح می‌کند، ولی در عین حال دستیابی قطعی به حقیقت را نشدنی می‌داند و اساساً منکر هر معیاری برای خود حقیقت می‌باشد.

پوپر پیش از آشنائیش با نظریه تارسکی پیرامون حقیقت مطلق، اصولاً از ورود به بحث حقیقت به معنی تناظر با واقعیات خارجی پرهیز می‌کرده است؛ اما به زعم او این نظریه اصل وجود نوعی تناظر میان معرفت و واقعیت را تثبیت کرده و در عین حال هیچ ملاکی برای حقیقت ارائه نکرده است؛ و صدق و راستی را همچنان بدون ضابطه گذارده، بلکه تحقق چنین ضابطه‌ای را نشدنی می‌داند.^{۴۷}

بنابراین يك مزیت بزرگ نظریه حقیقت عینی یا مطلق، آن است که به ما اجازه می‌دهد تا بگوییم که در جستجوی حقیقت هستیم؛ ولی ممکن است ندانیم که چه وقت آن را یافته‌ایم.^{۴۸} پوپر معتقد است در عین اینکه ما ملاکی برای صدق در اختیار نداریم، ولی همچنان صدق و راستی برای ما معنا دارد و مجازیم در جستجوی صدق باشیم:

ولی نبودن ملاک صدق، معنای صدق را سلب نمی‌کند، همچنان که نبودن ملاکی برای تندرستی، مفهوم تندرستی را از معنا تهی نمی‌سازد. بیمار ممکن است ملاکی برای تندرستی نداشته باشد و با وجود آن در پی صحت باشد کسی که به خطا رفته، ممکن است ملاکی برای تعیین صدق در اختیار نداشته باشد و با این همه جویای راستی باشد.^{۴۹}

در کنار چنین سخنی که بیم محرومیت همیشگی از حقیقت را به ارمغان می‌آورد، پوپر گاه «شادمانه» و گاه «امیدوارانه» از نزدیک شدن به واقع و صدق سخن می‌گوید:

بنابراین شادمانه می‌توانم قبول کنم که ابطال‌گرایانی همچون خود من، چنان ترجیح می‌دهند که به جای بیان کردن و دنبال هم آوردن رشته‌ای از مسلمات بکوشند تا از طریق يك حدس متهورانه مسئله‌ای جالب توجه را حل

کنند. حتی و مخصوصاً اگر بزودی معلوم شود که آن حدس نادرست بوده است.

در آن جهت این روش را ترجیح می‌نهم که اعتقاد ما بر آن است که از این راه می‌توانیم از اشتباه‌های خود چیز بیاموزیم؛ و اینکه با فهمیدن این مطلب که حدس ما غلط بوده، چیزهای بسیاری درباره درستی و صدق و حقیقت می‌فهمیم و به آن نزدیکتر می‌شویم.^{۵۰} البته او به این نمی‌پردازد که براساس کدام «معیار» آنچه فهمیدیم درباره صدق و حقیقت است و اشتباه در اشتباه نیست.

در جای دیگری پس از طرح واقعگرایی ورنالیسمی که بدان اعتقاد دارد می‌گوید:

ولی نگرش عرضه شده در اینجا «امیدوارانه» موافق با امکان رشد شناخت و بنابراین شناخت است. تنها صفت یقین را از روی آن برمی‌دارد که عقل سلیم آن را برای شناخت امری اساسی می‌دانست و ثابت می‌کند که شناخت و یقین هر دو با آنچه نظریه عقل سلیم فرض می‌کرد، تفاوت دارد.^{۵۱}

در اینجا می‌گوئیم این شادمانی و امید برای کسی ممکن است که چشم عقل را بر این مینا بیندد که هیچگاه حقیقت را بوصف حقیقت بودنش نخواهیم یافت.

۵-۱ تناظر بهتر با واقعیات

پوپر در اصرار شدیدش بر امکان نزدیک شدن به واقع، همین که دلیلی برای صرف نظر از این حدس وجود ندارد، آن را معقول و مقبول می‌داند:

هیچ نوع دلیلی برای آن وجود ندارد که چرا نباید بگوییم که يك نظریه بیش از نظریه دیگر با واقعیتهای متناظر است.^{۵۲}

پوپر معتقد است بدون پذیرش اینکه «ما می‌توانیم به واقع نزدیک شویم و می‌توانیم تناظر بیشتر يك تئوری با واقع را تشخیص دهیم»، نمی‌توانیم به کاری دست بزنیم:

من گمان نمی‌کنم که اصلاً این گونه سخن گفتن گمراه کننده باشد، بلکه برعکس، اعتقاد من آن است که ما بسادگی نمی‌توانیم بدون چیزی مانند این اندیشه نزدیک‌تری بیشتر یا کمتر به

حقیقت به کاری پردازیم.^{۵۳}

البته ما در مباحث بعدی اشاره خواهیم کرد که مسئله تناظر بهتر با واقعیت بر اصطلاحاتی متکی است که همه در سایه وجود ملاک برای حقیقت معنی دار می شوند. اصطلاحاتی مانند: «گزارش دقیق و دقیقتر»، «مقاومت در مقابل آزمون»، «توصیف تفصیلی تر واقعیت»، «محتوای بیشتری از حقیقت داشتن» و «شکست و پیروزی». همه این تعابیر، منوط بر آن است که دستیابی به ملاکی هرچند اجمالی برای حقیقت ممکن باشد.

۵-۴ کیمیای یقین

پوپر در تحلیل مسئله یقین دو مقام را از هم جدا می کند: یکی مقام زندگی عادی و عرفی ما و دیگری مقام معرفتی و معرفت شناختی.

وی معتقد است که یقین مطلق وجود ندارد. چرا که معرفت‌های ما همواره حدسی اند. از این رو به صحت و اعتبار آنها نمی توان قطع و یقین داشت. این مربوط به جنبه معرفت شناختی است؛ اما مربوط به زندگی عملی ماست و برای گذران امور کفایت می کند، ولی ارزش معرفت شناختی ندارد. وی می نویسد:

یقین مطلق وجود ندارد. هرچند یقین کافی برای اغلب هدف‌های عملی در دسترس است. جستجو برای دست یافتن به یقین و برای رسیدن به شالوده محکمی از شناخت باید متروک شود.^{۵۴} و در بحث ملاحظات تحلیلی پیرامون یقین می گوید: غیرممکن نیست که حتی یقینی ترین یقینها بهتر و محکم تر شود...

در زندگی معمولی باید همیشه کار کنیم و بر مبنای یقین ناقص همیشه چنین می کنیم. (زیرا که چیزی به عنوان یقین کامل وجود ندارد.) علم - که اصولاً انتقادی است - نیز بیشتر حدسی است و درباره خود کمتر از زندگی معمولی یقین دارد...^{۵۵}

در اینجا باید توجه داشت که ریشه های اصلی نفی ارزش یقین باز به معرفت شناسی علمی پوپر باز می گردد، وی در علم هیچ ارزشی برای یقین قائل نیست و آن را امری روانشناختی می داند:

تجربه های درونی یا احساس یقین، هرگز

نمی تواند هیچ گزاره علمی را تصویب کند و در علم منزلتی ندارد، جز آنکه موضوع پژوهش روانشناختی قرار گیرد.

احساس یقین هر اندازه هم شدید باشد، هیچگاه نمی تواند هیچ گزاره ای را تصویب کند... لیکن از دیدگاه معرفت شناسی، به شدت یا ضعف یقین من هیچ اعتنا نمی شود، خواه یقین متکی به احراز قطعی معانی باشد (یا بداهت آشکار داشته باشد) و خواه برخاسته از ظنی ضعیف، اینها هیچ ربطی به مسئله تصویب گزاره های علمی ندارد.^{۵۶}

پوپر در پایان کتاب منطق اکتشاف علمی نیز یقین را مانع پیشرفت علم دانسته و حقیقت را به نقطه دست نیافتنی بی نهایت پرتاب می کند و همه را به سوی آن فرا می خواند!

اینکه آشکار گشته که آرمان کهن علم؛ یعنی نیل به معرفت یقینی و قابل اثبات بی بیش نبوده است. «یقین جازم» تنها در تجربه درونی و ایمان قلبی دستیافتنی است.^{۵۷}

۵-۵ نفی حجیت منابع معرفت

پوپر برای منابع معرفت هیچ محدودیتی قائل نیست بلکه معتقد است اینکه يك تئوری از کجا آمده و ریشه در چه منبعی دارد، مسئله ی مهمی نیست. مهم آن است که تئوری در مقابل نقادانها سر بلند بیرون آید. او می گوید هیچ منبع قدرتمندی برای معرفت وجود ندارد و هیچ مرجعیتی برای ارائه معرفت پذیرفته نیست. وی در این ویژگی میان مشاهده، عقل و سنت و یا الهام و هر منبع دیگری تفاوت جدی نمی بیند:

مشاهده و عقل هیچ کدام را - بدان معنی که تا زمان حاضر مدعی منبع معرفت بودن آنها شده اند - نمی توان سرچشمه و منبع معرفت دانست.^{۵۸}

پس منابع معرفت و شناخت ما کجاست؟ به نظر من پاسخ چنین است: منابع گوناگونی برای دانش و شناخت ما وجود دارد ولی هیچ يك قدرتمندی ندارد.^{۵۹}

سرچشمه نهایی معرفت و شناخت وجود

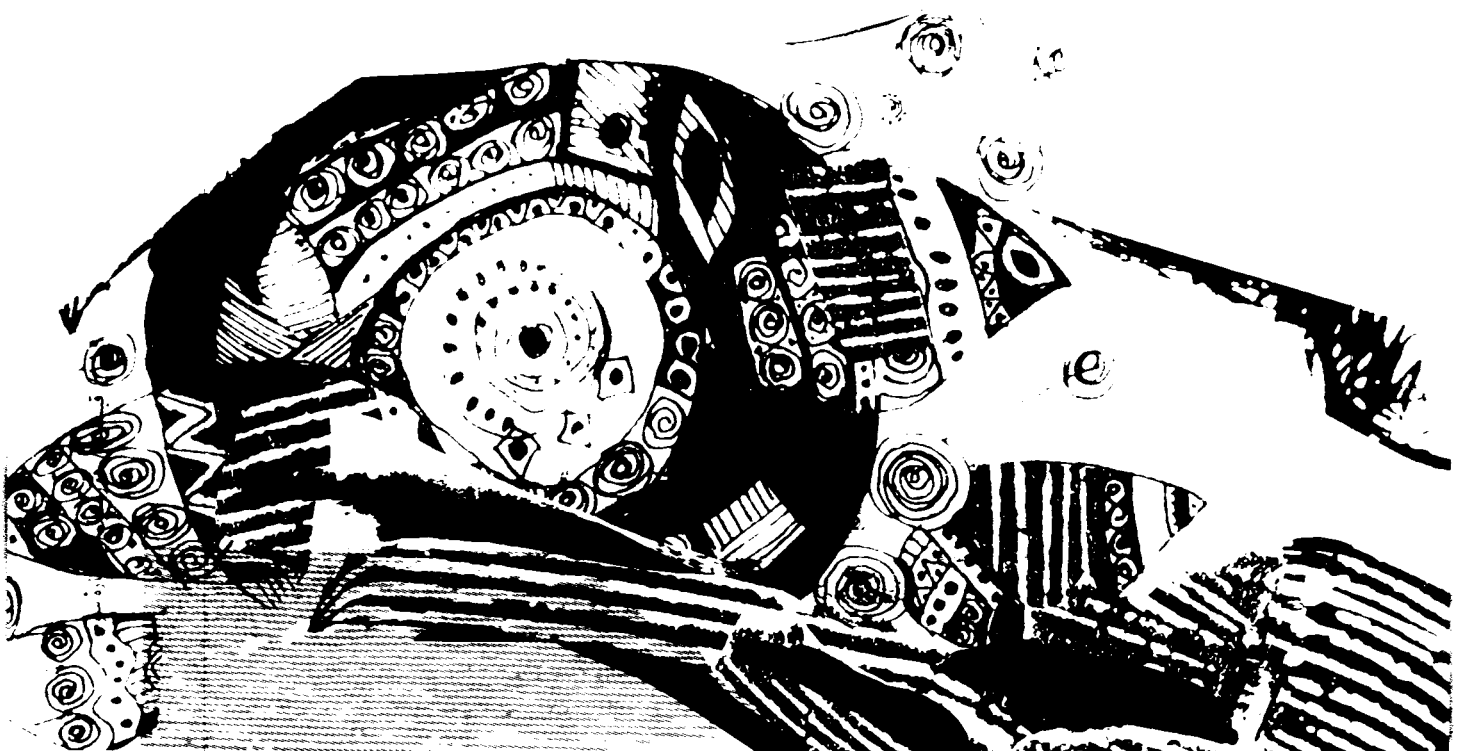
ندارد. هر منبع و هر نظر و اظهار عقیده با حُسن قبول تلقی می‌شود، و هر منبع و هر نظر و اظهار عقیده برای امتحان و آزمایش نقدی باز است.^{۶۰} مشاهده و عقل هیچ‌یک بر ما ولایت و سلطه و حجیت و اعتبار ندارد. شهود عقلی و تخیل بسیار مهم است، ولی به آنها نمی‌شود تکیه و اعتماد کرد. ممکن است چیزها را بسیار آشکار به ما بنمایانند، ولی امکان آن نیز هست که ما را گمراه کنند. به عنوان سرچشمه‌های نظریه‌های ما وجودشان ضروری است، ولی اغلب نظریه‌های ما به هر جهت غلط و نادرست است.^{۶۱}

او در ادامه توضیحات تصریح دارد که وظیفه این مشاهدات و تعقلات این است که در آزمودن و نقادی به یاری ما برخیزند. و در یک تحلیل نهایی متذکر می‌شود که ما منابع اصیل شناخت را نداریم و در تاریکی کورکورانه در جستجوی حقیقت برمی‌خیزیم و او از دسترس ما دور باشد.

به اعتقاد من آنچه ما باید بکنیم، این است که باید از اندیشه منابع نهایی شناخت دست برداریم و این را بپذیریم که همه شناختها بشری است؛ یعنی با اشتباهات و خطاها و پیشداوریها و رؤیایها و امیدهای ما آمیخته است و اینکه باید در تاریکی کورکورانه به جستجوی حقیقت برخیزیم، حتی اگر از دسترس ما دور باشد.

باید این را بپذیریم که جستجوی کورکورانه ما غالباً الهام شده است، ولی باید خود را از این اعتقاد - هر اندازه ژرف احساس شود - دور نگهداریم که الهام ما بستگی به سلطه و قدرتی الهی یا جز آن دارد اگر به این ترتیب قبول کنیم که قدرتی در ماورای دسترس نقادگیری - هر اندازه ژرف هم در قلمروی ناشناخته پیشرفته باشد - در سراسر محوطه شناخت ما وجود ندارد، آن وقت می‌توانیم بدون هیچ خطری به این اندیشه متمسک شویم که حقیقت در آن سوی قدرت و حجیت بشری قرار دارد و باید این اندیشه را برای خود نگهداریم. چه بدون آن هیچ استاندارد عینی برای تحقیق و جستجو وجود نخواهد داشت؛ و نقادگیری حدسهای ما صورتپذیر نخواهد شد. کورکورانه به جستجوی ناشناخته پرداختن مفهومی ندارد، و برای دست یافتن به معرفت و شناخت تلاش کردن دیگر بیمعنی خواهد بود.^{۶۲}

پوپر در ترجیح مسلک سقراطی بر مسلک افلاطونی معتقد است، مسلکی که در آن عقول برتر و دارای حجیت و مرجعیت باشد، مخالف مسلک عقلی ما که در آن نقد و سنجش متقابل مهم است می‌باشد.^{۶۳} او معتقد است که ما از هر منبعی استقبال می‌کنیم؛ اما هیچ گفته‌ای از هر منبعی که صادر شده باشد، مصون از نقادی نیست.^{۶۴}



۵-۶ شکاکیت و نسیبگرایی معقول!؟

دیدیم به تصدیق خود پوپر مشکل تفسیر پیشرفت علم حل نمی‌شود مگر اینکه بتوانیم میان واقعیات و معرفت بشری نوعی تناظر برقرار کنیم و به اعتقاد ما تئوری پوپر - که نقاط برجسته‌اش را در صفحات پیش ذکر کردیم - در این راه به سمت شکاکیت و نسیبگرایی رفته است، هر چند که او خود طبق تعریف و ملاکی که ارائه داده آن را معقول دانسته است.

قدم اولی که پوپر در این باره برداشته است، اصرار و تأکید بر واقعگرایی خویش است، ولی در تفسیر این واقعگرایی او اطمینان و جزمیت را از آن سلب می‌کند. چه او معتقد است راه اثبات معتبری برای واقعیت وجود ندارد.

پوپر آن گاه که از نظریهٔ صدق تارسکی سخن می‌گوید، گاه بصورت خبری معتقد است که در پرتوی آن، اصل وجود واقعیت در ورای معرفت بشری اثبات شده است، و آن را یقینی می‌پندارد. چنین بیانی با اصل «حدسی بودن هر تئوری» ناسازگار است؛ از این رو ما هم معتقدیم که در مواردی که پوپر بصورت جزمی مطلبی را بیان کرده است، باید آن را بر «حدس موقتاً پیروز» حمل کرد. چرا که او (قطعاً) هیچ امری را بصورت جزمی نمی‌پذیرد.

نکتهٔ مهم‌تر این است که آیا واقعگرایی غیر جزمی پوپر غیر از ادعا، راهی هم به سوی واقعیت باز می‌کند یا نه؟ به نظر ما همین که واقعگرایی پوپری امری حدسی است، برای عدم اطمینان به آن کافی است.

باید توجه داشت که تئوری «واقعیت در ورای معرفت ماست» اگر در فلسفهٔ نقدی مورد دقت قرار گیرد، مشکل مضاعفی دارد و آن اینکه در مقابل این تئوری، نظریه‌های رقیبی نیز وجود دارند. نظریه‌هایی مانند اینکه «واقعیتی ورای معرفت بشری در کار نیست». حال ما درصدد برگزیدن یکی از تئوریها هستیم؛ و پیش از انتخاب تئوری برتر، محتوای آنها برای ما مشکوک است - گرچه پس از گزینش هم مشکوک می‌ماند - از يك سو هنوز نمی‌دانیم که واقعیتی در کار هست یا نیست؛ و از سوی دیگر ملاک ترجیح يك تئوری بر تئوری دیگر را در تناظر بهتر آن با واقعیت می‌دانیم و می‌گوییم يك گزاره در صورتی نسبت به رقبای پیروز خواهد بود که به واقعیت نزدیکتر باشد، حال

سؤال اساسی این است که این کدامین واقعیت است که می‌توان در بررسی این دو گزارهٔ مبنایی ناظر به آن سخن گفت؟ به چه ملاکی این دو را نسبت به هم بسنجیم، در حالی که اصل واقعیت حتی بصورت حدس راجح نیز مورد قبول نیست.

البته روشن است که بدون حل این مشکل، واقعگرایی را نمی‌توان برگزید. به نظر ما ریشهٔ مشکل این است که پوپر می‌خواهد با حفظ تئوری خویش؛ یعنی «نگرش انتقادی به همه چیز» این قضایای مبنایی را حل کند و این نشدنی است. «واقعگرایی غیر جزمی» متضمن نوعی تناقض است. چه نمی‌توان هم جزمیت را رد کرد و هم واقعیت را پذیرفت. اگر هم برای واقعیت، ارزش حدسی قائل شویم، آن را از محتوای خود تهی کرده‌ایم و دیگر مفهوم عرفی واقعیت در آن جاری نخواهد بود.

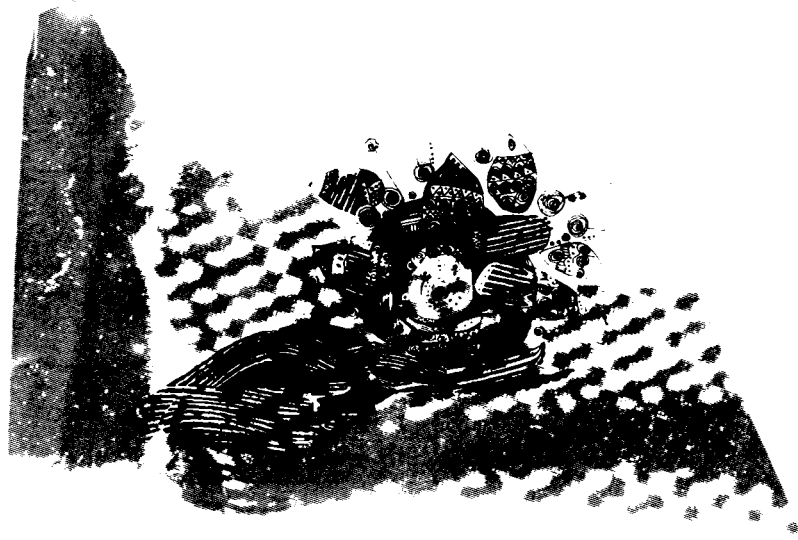
اصولاً تلاش برای برهانی کردن واقعیت، رویکردی اشتباه به مسئله‌ای بدیهی است. اگر در بداهت «رتالیسم» تردید کنیم، راه هر استدلالی را بر خود بسته‌ایم و پس از آن هر تلاشی برای فرار از شکاکیت جز گرفتاری بر ما نمی‌افزاید.

مطلب دیگر این است که تئوری صدق تارسکی هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. به فرض که بپذیریم این تئوری توانسته باشد واقعگرایی مطلق را به اثبات برساند، اما انکار معیار برای حقیقت بازهم ما را به دام شکاکیت خواهد کشاند.

پوپر گمان می‌کند که تئوری عقلانیت او - که همان روش انتقادی است - می‌تواند مشکل حرکت به سوی واقعیت و حقیقت را از میان بردارد. او شادمانه و امیدوارانه می‌گوید: ما از طریق حدسهای متهورانه مسأله‌ای را حل می‌کنیم و حتی ممکن است بعد بفهمیم این حدس غلط بوده است، ولی کشف اشتباه، نکات زیادی را دربارهٔ حقیقت به ما می‌آموزد.

این مطالب که به ظاهر درست به نظر می‌آید، مغالطه‌ای بیش نیست... اینکه ما گاه اشتباهی را کشف می‌کنیم و از آن نکاتی را دربارهٔ حقیقت به دست می‌آوریم، امری بدیهی است؛ اما تئوری پوپر از بیان این مطالب ناتوان است، بلکه بر عدم امکان کشف اشتباه دلالت دارد.

اصولاً وقتی ما برای واقعیت و حقیقت معیاری نداریم



الفاظی مانند: اشتباه، صدق، شکست و پیروزی، نزدیکی به واقع و دوری از آن، معانی خود را از دست می دهند. اشتباه یعنی چه؟ اگر ملاکی برای صدق در کار نباشد چه تفاوتی میان درستی و اشتباه خواهد بود؟ چگونه می توان گفت مقاومت در مقابل نقد یا آزمایش، نشانه نزدیک شدن به حقیقت است؟

باید توجه داشته باشیم که گرفتار يك مغالطه نشویم و آن اینکه ما بدهتاً و بصورت اجمالی می دانیم واقعیتی هست و... بدهتاً عقل و مشاهده را به عنوان راههایی به سوی واقع و کشف اشتباه می شناسیم اینها همان اصول بدیهی عرفی است که معمولاً براساس حجت دانستن آنها عمل می کنیم...

حال اگر بصورت مبنایی و دقیقاً براساس تئوری پوپر حرکت کنیم، هیچ پایگاهی برای دستیابی به حقیقت نخواهیم داشت و در فضای مطلق و بیکران و ظلمانی رها خواهیم شد.

فراموش نشود که پوپر یقین مطلق را کلاً مردود و کیمیایی دست نیافتنی می داند. در مقابل یقین عرفی و عملی را برای زندگی معمولی مناسب می داند ولی اصولاً برای آن ارزش معرفت شناسی قائل نیست. از این رو ما هم می گوئیم اگر همین نکته را بگیریم، در واقع کلاً حجاب معرفت را ترکانده ایم. پوپر در بحث لغزش پذیری می گوید: البته باید اذعان کرد هم در شکاکیت چیزکی از حقیقت وجود دارد و هم در نسبیّت گرایی؛ و آن حقیقت این است که هیچ گونه ملاکی برای صدق وجود ندارد. ولی این ملاحظه اجازه این استنتاج را نمی دهد که

انتخاب نظریه های رقیب امری است تابع دلخواه، و فقط دلیل بر آن است که همیشه امکان خطا در انتخاب موجود است و همواره ممکن است ما از حقیقت دور بیفتیم یا از رسیدن به آن قاصر باشیم؛ و نه تنها دسترسی به یقین بلکه حصول معرفت بسیار محتمل نیز برای ما نامیسر است، و ما موجوداتی هستیم لغزش پذیر.^{۶۵}

تا جایی که می دانیم، حقیقت ساده همین است و بس؛ آدمی در هیچ حوزه ای مصون از خطا و لغزش نیست.^{۶۶} سخن ما این است که اگر کسی همواره این احتمالی را که در کلام پوپر آمده است، خیلی جدی بگیرد، دیگر ملاکی برای مقایسه دو امر رقیب نخواهد داشت، به دیگر سخن اگر ما ملاکی برای حقیقت و صدق نداشته باشیم و در مقایسه دو نظریه رقیب در هر دو بصورت جدی احتمال دور بودن از حقیقت را بدهیم، و یا لااقل توجه داشته باشیم که بفرض حقیقی بودن، ما قدرت تشخیص را نداریم؛ این احتمال ما را به ورطه شکاکیت خواهد کشاند و توصیه های پوپر نمی تواند ما را از این سرگردانی و تحیر بیرون کند. این مسئله، آن قدر ساده نیست که صرف امیدواری بتواند مشکلی را حل کند.

در واقع بنا بر تئوری پوپر مثال ما، مثال کوری است که می داند رنگی وجود دارد، اما راهی به رنگ ندارد و نمی داند رنگ چیست. حال اگر چنین شخصی به دنبال رنگ برود و دلش به آن خوش باشد که بالاخره رنگی وجود دارد، آیا او را به رنگ نزدیک می کند؟

اگر ما مطمئن هستیم از حقیقت بهره داریم و به واقعیت راه داریم و این را امری بدیهی می یابیم، خود این

مطلب بهترین فرینه و گواه است که تئوری پوپر مشکلات عظیم و بنیادینی دارد. از این رو نمی‌تواند به این واقعیت بدیهی برسد و منطقاً از آن دور است ولو خود پوپر مدعی آن باشد.

جالب است که پوپر در بحث نزدیکتر شدن به راستی می‌گوید:

چیزی که در سراسر این بحث اهمیت قاطع دارد، اندیشه افزایش دانش و نزدیکتر شدن به صدق یا راستی است. این فکر بدهتاً به همان روشنی تصور صدق است. هر گزاره به شرطی راست است که مطابق با واقع باشد و به شرطی از گزاره‌های دیگر به راستی نزدیکتر است که دقیقتر با واقع مطابقت کند.^{۶۷}

در اینجا پوپر به بدهت يك فكر تمسك می‌کند که مورد پذیرش ما هم هست. سخن ما این است که تئوری پوپر ارزش هر امر بدیهی را منکر است و لذا بدهت ما را با واقعیت مرتبط نمی‌کند؛ پس انکار این امر راه را بر نزدیکی به حقیقت می‌بندد. اگر حجیت بدیهیات را به عنوان منبع معرفت منکر شویم حتی همین استدلالهای پوپر را نیز نمی‌توانیم بپذیریم و باب دیالوگ و گفتگو میان افراد بکلی مسدود می‌شود. شما اگر بدیهیات یاد شده را انکار کردید براساس چه پشتوانه‌ای می‌خواهید با یکدیگر صحبت کنید و به اتکای چه امر مشترکی می‌خواهید مطالبی را به دیگران منتقل کنید.

پوپر خود نیز متوجه این مشکل شده و در جایی به آن اشاره کرده است، ولی به نکته‌ای که بیان کردیم نپرداخته و از آن غفلت کرده است او در بحث «مسأله تمیز» در کتاب «منطق اکتشاف علمی» پس از آنکه معیار تمیزش را ارائه می‌کند. به این می‌رسد که خود این معیار هم نیازمند معیار است و آن را معقولیت می‌داند، و معتقد می‌شود برای اینکه رأی من نزد عده‌ای معقول جلوه کنند و آن را بپذیرند، باید اهدافی مشترك داشته باشند:

از این رو ضابطه‌ای را که من برای تمیز علم از متافیزیک آورده‌ام باید پیشنهادی برای مصالحه یا يك مواضعه دانست. چه بسا درباره شایستگی چنین مواضعه‌ای عقیده‌ها مختلف باشد. بحث و گفتگوی معقول برسر چنین مسائلی فقط در میان کسانی باید برود که اهداف مشترك داشته باشند. انتخاب آن اهداف در تحلیل آخر، منوط به تصمیم و توافق است و به صرف

احتجاج عقلانی حاصل نمی‌شود.^{۶۸}

روشن است که پذیرش این سخن مستلزم نسبت‌گرایی است و هر گروهی می‌تواند در علم و معرفت راهی را برای خود پیش بگیرد پوپر که متوجه این نکته شده بود در اوراقی‌ای که بعداً افزود، نظر خویش را این گونه تصحیح کرد:

اکنون معتقدم که گروه‌های دوستدار حقیقت اگر آماده شنیدن سخنان یکدیگر باشند می‌توانند در مباحثه عقلانی مشارکت جویند.^{۶۹}

این تعبیر پوپر حکایت از اعتراف او به وجود نهادهای مشترك معرفتی میان ابنای بشر دارد، و گرنه اصولاً مباحثه عقلانی ممکن نمی‌شد. از این رو لازم است نهادهایی باشند که با حقیقت در ارتباط بوده و حکایتی از واقع داشته باشند.

نکته دیگر این که این سخن که نوعی واقع‌گرایی در آن هست در کتب پوپر به مسیر انحرافی و بن بست کشانده شده است و هیچ راهی برای گفتگوی مشترك دوستداران حقیقت باز نمانده است، چراکه حقیقت امری است بدون ملاک، از این رو نمی‌توان سخنی از آن گفت که ضمانت صدقی داشته باشد، و این از ریشه‌ای‌ترین مبادی شکاکیت می‌باشد، شکاکیتی که پوپر آن را از مصادیق عقلانیت پنداشته است. چراکه شرط عقلانیت پیروی از فلسفه نقدی پوپر است و فلسفه نقدی هیچ معرفتی را صادق و یقینی و معتبر نمی‌داند، و بصورت مساوی هر نظریه یا اندیشه‌ای را محتمل، حدسی، قابل نقد، غیر معتبر و فاقد حجیت می‌شناسد و به همین دلیل پوپر تأکید می‌کند که:

هر شناخت شناسی دیگری هم که یکی از منابع معرفت (مثل شهود عقلی یا شهود حسی) را حجت بداند و یا ضامن و ملاک صدق تلقی کند ناصواب است.^{۷۰} از دید نگارنده ناصواب دانستن آنچه که بواقع شهود عقلی است، چیزی جز شکاکیت به بار نخواهد آورد؛ و نیز اگر اجمالاً شهود حسی را حجت ندانیم، چگونه می‌توانیم از تجربه استفاده کنیم و صدق و عدم صدق نظری را بیابیم؟

۷-۵ آیا روش نقدی ممکن است

این پرسشی است که پوپر بصورت تیر در ضمیمه

اول کتاب جامعه‌باز و دشمنانش مطرح کرده و سعی کرده تا پاسخ مثبت به آن بدهد... پاسخ ما به این سؤال با توجه به تئوری نقدی پوپر - منفی است؛ یعنی بر مبنای تئوری پوپر اعمال این روش و عدم اعمال آن ما را به هیچ نتیجه معرفت‌شناختی قابل دفاعی نمی‌رساند.

پوپر ملاک تمییز را به عقلانیت و عقلانیت را به روش نقدی، و روش نقدی را به پیروی از ملاک دستوری خویش ارجاع داد.

دستور او ملاکی برای واقعیت باقی نمی‌گذارد و براساس آن هیچ‌گاه نمی‌توان به کشف واقع دست یافت. اگر به واقع هم برسیم، نمی‌توانیم آن را احراز بکنیم؛ مرز واقع و باطل دست نیافتنی می‌شود؛ تفاوت صحت و سقم پوشیده می‌ماند؛ نمی‌توانیم بفهمیم کی و با چه معیاری به حلّ يك مسئله رسیده‌ایم؛ نه شکست نظریه معنی دارد و نه پیرویش؛ و نه هیچ نقطه اتکالی به عنوان نقطه عزیمت معرفت‌شناسی قابل دستیابی است. چراکه همه چیز حدسی و غیر یقینی است.

در نهایت لازم به تذکر است که به گمان ما جریان کاروان معرفت‌بشری و اعتماد ارتکازی ما به پیشرفت - لاقلاً از جهتی - خود گواه بر این است که که تئوری پوپر دست‌کم در مبادی خود محتاج ترمیمهای جدی است و گزینه برای کسی که مبنای این نظریه را مجدّانه متلزم شود، پذیرفتن سایر نتایج معرفت‌شناختی یا روش‌شناختی این نظریه امریست کاملاً غیرمعقول.

پی‌نوشتها:

۱. منطق اکتشاف علمی، ص ۷۳، پاورقی.
۲. منطق اکتشاف علمی، ص ۱۰۴.
۳. همان، ص ۱۰۵.
۴. همان، ص ۱۳۲ و ۱۳۴.
۵. همان، ص ۱۳۴.
۶. همان، ص ۱۳۵.
۷. همان، ص ۱۴۵.
۸. همان، ص ۶۴.
۹. همان، ص ۱۴۲.
۱۰. منطق اکتشاف علمی، ص ۵۲.
۱۱. همان، ص ۵۲.
۱۲. همان، ص ۵۲.

۱۳. البته بعدها پوپر از این نظریه برگشت و در حاشیه کتاب منطق اکتشاف علمی متذکر شد که «اکنون معتقدم که گروههای دوست‌دار حقیقت، اگر آماده شنیدن سخنان یکدیگر باشند، می‌توانند در مباحثه عقلانی مشارکت جویند» البته این غیر از رویکرد اولیه‌اش به مسئله است که در منطق اکتشاف علمی ارائه کرده است. ر.ک. منطقه اکتشاف علمی، ص ۵۲.
۱۴. همان، ص ۵۲.

۱۵. همان، ص ۱۱۲.
16. «Demarcation Between Science and Metaphy: W.W. Bartley / P. 95. 96.
۱۷. پوپر، همانجا، ص ۱۱۲-۱۰۵.
۱۸. حدسها و ابطالها، ص ۲۶۸.
۱۹. جامعه‌باز و دشمنانش، ج ۴، ص ۱۰۶۲.
۲۰. همان، ص ۱۲۸۵ (ضمیمه ۱، واقعیتها، شاخصها، صدق).
۲۱. همان، ص ۱۲۸۵.
۲۲. حدسها و ابطالها، ص ۳۷.
۲۳. همان، ص ۳۶۸ و ر.ک؛ عنوان «پیشرفت عقلانی علم؟ در همین مقاله.
- ۲۴ و ۲۵. شناخت عینی، ص ۲۴.
۲۶. همان، ص ۱۱۲.
۲۷. همان، ص ۱۱۱.
۲۸. حدسها و ابطالها، ص ۳۰۹.
۲۹. جستجوی ناتمام، ص ۱۳۸.
۳۰. جستجوی ناتمام، ص ۱۸۲.
۳۱. علقگرای انتقادی، هانش آلبرت، رحمان افشاری، «نشریه کیان، شماره ۳۱، ص ۴۲۲.
۳۲. همان، ص ۲۴ و ۲۵.
۳۳. حدسها و ابطالها، ص ۴۷۷.
۳۴. جامعه‌باز و دشمنانش، ص ۱۰۶۱.
۳۵. واقع‌گرایی و هدف علم، ص ۸۴.
۳۶. واقع‌گرایی و هدف علم، ص ۲۳۲.
۳۷. وی در ادامه همان بر این نکته تصریح می‌کند.
۳۸. همان، ص ۵۵.
۳۹. همان، ص ۵۵.
۴۰. همان، ص ۲۶۷-۲۶۹.
۴۱. همان، ص ۲۷۶.
۴۲. شناخت عینی، ص ۳۸.
۴۳. شناخت عینی، ص ۴۲.
۴۴. همان، ص ۴۳.
۴۵. همان، ص ۴۶.
۴۶. همان، ص ۱۱۰-۱۱۲.
۴۷. حدسها و ابطالها، ص ۲۷۶-۲۷۷.
۴۸. همان، ص ۲۸۰-۲۸۱؛ همچنین ر.ک: شناخت عینی، ص ۵۱.
۴۹. جامعه‌باز و دشمنانش، ج ۴، ص ۱۲۷۹.
۵۰. حدسها و ابطالها، ص ۲۸۷.
۵۱. شناخت عینی، ص ۱۱۰.
- ۵۲ و ۵۳. حدسها و ابطالها، ص ۲۸۸.
۵۴. شناخت عینی، ص ۴۰.
۵۵. همان، ص ۸۸-۸۹.
۵۶. منطق اکتشاف علمی، ص ۶۲-۶۳.
۵۷. همان، ص ۳۴۵.
۵۸. حدسها و ابطالها، ص ۴.
۵۹. همان، ص ۳۰.
۶۰. همان، ص ۳۴.
۶۱. همان، ص ۳۵.
۶۲. حدسها و ابطالها، ص ۳۷.
۶۳. جامعه‌باز و دشمنانش، ج ۴، ص ۱۰۶۴-۱۰۶۵.
۶۴. همان، ص ۱۲۸۶.
- ۶۵ و ۶۶. جامعه‌باز و دشمنانش، ج ۴، ص ۱۲۸۰-۱۲۸۱.
۶۷. همان، ج ۴، ص ۱۲۸۳.
۶۸. منطق اکتشاف علمی، ص ۵۲.
۶۹. همان، ص ۵۲.
۷۰. جامعه‌باز و دشمنانش، ج ۴، ص ۱۲۸۶.